خراسان بزرگ: سال هشتم، شماره (۲۷)، تابستان ۱۳۹٦
Quarterly bulletin of Greater Khorasan: Vol.۸, No.۲۷, Summer ۲۰۱۷

فرهنگ بلخی-مروی و دشت گرگان

فرشید ایروانی قدیم[1]
حسن طلایی[2]
حامدطهماسبی زاوه[3]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۱/۲۷
شماره صفحات: ۱۴-۱

چکیده

یکی از مسائل مهم در زمینهٔ شناخت فرهنگ بلخی-مروی، شناسایی حوزه جغرافیاییِ گسترش یا ترسیم مرزهای این فرهنگ است. در این زمینهٔ، بررسی میزان نفوذ این فرهنگ در مناطق غربی (خراسان و دشت‌های گرگان)، از اهمیت شایانی برخوردار است. کاوش‌ها و بررسی‌های باستان‌شناسی در طی دهه اخیر، به شناسایی استقرارگاه‌ها و گورستان‌های مرتبط با فرهنگ بلخی-مروی در استان خراسان شمالی منجر گردید. از همین رو، امروزه دشت‌های گرگان (استان امروزی گلستان)، به عنوان همسایه غربیِ فرهنگ بلخی-مروی شناخته می‌گردد. مسألهٔ مهم در این زمینه رسیدن به پاسخی مناسب برای این سوال است که آیا فرهنگ بلخی مروی در دشت گرگان نفوذ و گسترش داشته است؟ کیفیت ارتباطات میان این فرهنگ و دشت گرگان به چه نحوی بوده است؟ به منظور درک روابط میان این دو منطقه و بررسی احتمال وجود استقرارهای این فرهنگ و گسترش آن در استان گلستان، این نوشتار به بررسی ارتباطات تجاری، فرهنگی و تأثیر و تأثرات میان دشت گرگان و فرهنگ بلخی-مروی اختصاص یافته است. علاوه بر این مهم، بررسی ارتباطات تجاری و فرهنگی میان فرهنگ بلخی-مروی و دشت گرگان به تبیین و ترسیم مرزهای غربی فرهنگ بلخی-مروی و کیفیت ارتباطات میان این دو فرهنگ کمک شایانی می‌نماید. روش تحقیق از نظر متُد، تاریخی و توصیفی-تحلیلی است.

واژهای کلیدی: فرهنگ بلخی-مروی، دشت گرگان، روابط تجاری، تأثیر و تأثرات فرهنگی

---

۱. **دانشیار باستانشناسی، دانشگاه هنر، دانشکده حفاظت و مرمت، اصفهان، ایران** iravanline@yahoo.com
۲. **استاد تمام باستان شناسی، دانشگاه تهران، ایران** htalaee@ut.ac.ir
۳.**دانشجوی دکتری باستان شناسی، دانشگاه هنر، دانشکده حفاظت و مرمت، اصفهان (نویسنده مسئول)** Hamed.tahmasebizave@yahoo.com

مقدمه

با توجه به کاوش‌های جدید باستان‌شناسی در استان خراسان شمالی که به معرفی استقرارگاه‌های فرهنگ بلخی-مروی در دشت‌های بجنورد (تپه عشق و تپه یاور)، (Vahdati, ۲۰۱۴:۱۹-۲۷)، جاجرم (تپه چلو و تپه رفته)، (Vahdati, ۲۰۱۱:۱۸۴ ;Biscione & Vahdati, ۲۰۱۱:۲۳۸) و اسفراین (جیران تپه)، (وحدتی الف، ۴۵۹-۴۶۴، ۱۳۹۳)، منجر گردید، دشت‌های گرگان (استان امروزی گلستان) همسایه غربیِ فرهنگ بلخی-مروی به شمار می‌آید. در همین راستا به منظور درک روابط میان این دو منطقه و بررسی احتمال وجود استقرارهای این فرهنگ و گسترش آن در استان گلستان، این بخش به بررسی ارتباطات تجاری، فرهنگی و تأثیر و تأثرات میان دشت گرگان و فرهنگ بلخی-مروی اختصاص دارد.

در استان گلستان، ۷۵محوطه مرتبط با دوره مفرغ جدید شناسایی شده است (عباسی، ۱۳۹۰:۲۲۶) که از این میان محوطه‌های کاوش شده شاه‌تپه، تُرنگ‌تپه، یاریم‌تپه[۱]، نرگس‌تپه و تپه بازگیر در دشت گرگان دارای همپوشانی زمانی با فرهنگ بلخی-مروی (۲۴۰۰/۲۳۰۰تا۱۴۰۰/۱۳۰۰ق.م) است. به این لیست، می‌توان گنجینه استرآباد و گنجینه زیارت را نیز افزود. بعد از معرفی مختصر این موارد، در هر قسمت سعی می‌گردد به بررسی ارتباطات احتمالی این استقرارها با فرهنگ بلخی-مروی پرداخته شود.

مسألهٔ مهم در این زمینه رسیدن به پاسخی مناسب برای این سوال است که آیا فرهنگ بلخی مروی در دشت گرگان نفوذ و گسترش داشته است؟ و کیفیت ارتباطات میان این فرهنگ و دشت گرگان به چه نحوی بوده است؟ رسیدن به پاسخی مناسب برای این سوالات، هدف اصلی این نوشتار است.

پیشینه مطالعاتی فرهنگ بلخی-مروی (BMAC[۲])

فرهنگ بلخی-مروی، به مجموعه‌ای از محوطه‌های استقراری (متعلق به ۲۴۰۰/۲۳۰۰تا۱۴۰۰/۱۳۰۰ق.م.) اطلاق می‌شود که در پهنهٔ جغرافیایی جنوب ترکمنستان، شمال‌شرق ایران، شمال افغانستان و جنوب ازبکستان و جنوب غرب تاجیکستان شکل گرفته و گسترش یافته است. از ویژگی‌های بارز این فرهنگ، وجود گونه‌های شاخص سفالی، استفادهٔ فراوان از فلز مفرغ و فلزات گرانبها همچون طلا و نقره، وجود انواع کالاهای شأن‌زا و روزمره است که از سنگ‌های بومی و وارداتی شامل لاجورد، کلریت، عقیق، فیروزه و مرمر ساخته شده‌اند. علاوه بر آن، مجموعه‌ای از اشیاء منحصر به فرد و احتمالاً آیینی از جمله ستون‌های مینیاتوری مرمری، پیکرک‌های ترکیبی باختری، عصاهای قدرت، تبرهای تشریفاتی و مهم‌تر از همه مراسم و شیوه‌های تدفین (تدفین حیوانی، تنوع وکثرت گورنهاده، گذاشتن غذا همراه مردگان و گورهای یادمانی)، در شکل‌گیری این مجموعهٔ ارزشمند نقش داشته‌اند (طهماسبی زاوه و ایروانی قدیم، ۱۳۹۴:۹۸).

اصطلاح مجموعه باستان‌شناسی بلخی-مروی، توسط ساریانیدی در طول کاوش‌های افغانستان در اواخر دههٔ ۱۹۷۰م انتخاب و مورد استفاده قرار گرفت و باستان‌شناسان بسیاری از جمله هیبرت نیز از آن استفاده نمودند (Hiebert & Lemberg-Karlovsky,۱۹۹۲:۲؛Hiebert ۱۹۹۴:۱). استفاده از این نام از طرف ساریانیدی علاوه بر پیشگام بودن کاوش‌های باستان-شناسی در این منطقه و شباهت میان آثار و یافته‌های این دو منطقه، بدین سبب بود که وی، گستره این فرهنگ را در محدوده دو منطقه بلخ و مرو می‌دانست (Sarianidi, ۲۰۰۲:۸۶-۸۷). سالواتوری این نام رو به علت جامع نبودن و در برنگرفتن مناطقی همچون خراسان و کوپت‌داغ مناسب نمی‌داند (Salvatori, ۲۰۱۶:۴۵۲).

علاوه بر آن، فرانکفورت و کارلوسکی این نام را به علت دشوار بودن و همچنین به علت یونانی بودن نام‌های بلخ و مرغیانه مورد انتقاد قرار داده و از آن رو که گسترش این فرهنگ را در راستای رودخانه جیحون (آمودریا) می‌پنداشتند، نام تمدن جیحون[۳] را پیشنهاد دادند (Lemberg-Karlovsky, ۲۰۱۳:۲۱؛ Francfort, ۲۰۰۵:۱۰۲). سالواتوری نام تمدن جیحون را به علت اینکه از لحاظ جغرافیایی محدود به حوضه آبریز رودخانه آمودریا است، مورد انتقاد قرار می‌دهد (Salvatori, ۲۰۱۶:۴۵۲). در همین راستا باید بیان نمود که گستره پراکندگی استقرارگاه-های فرهنگ بلخی-مروی در سمت غربی رودخانه آمودریا بیشتر است و استقرارهای این فرهنگ در سمت شرقی این رودخانه، به غیر از بخش ابتدایی رودخانه (منطقه وخش)، تاکنون شناسایی نشده است. به همین علت بنظر می‌رسد که استفاده از نام تمدن

۱. یاریم تپه در دشت گرگان و در ۹ کیلومتری جنوب شهر گنبد قابوس قرار دارد. این تپه با بیست متر ارتفاع در کنار رودخانه قره‌سو واقع شده است. حفاری در این محوطه در سال ۱۹۶۰م توسط دیوید استروناخ آغاز شد و در نتیجه ۳۳ لایه استقراری در آن مشخص گردید. شواهد استقرار در این تپه بطور منقطع از دورهٔ نوسنگی تا دورهٔ اشکانی، قابل مشاهده است. دورهٔ III یاریم‌تپه همزمان با عصرمفرغ (۲۶۰۰-۲۰۰۰ق.م) است. متأسفانه اطلاعات بیشتری از این محوطه تاکنون منتشر نشده است (ملک شهمیرزادی، ۳۷۶-۳۷۷: ۱۳۹۱).

۲. Bactria Margiana Archaeological Complex

۳. Oxus Civilization

جیحون، برای نامیدن این فرهنگ مناسب نیست. علاوه بر این در نقد این نام؛ ساریانیدی استفاده از نام تمدن را برای این مجموعه که فاقد خط و زبان نوشتاری است، صحیح نمی‌داند. وی همچنین نام جیحون را به این علت که نام جدیدی است که از آن برای نامیدن رودخانه آمودریا استفاده شده، فاقد اعتبار تاریخی می‌داند. از این رو ساریانیدی استفاده از نام تمدن جیحون را برای نامیدن این مجموعهٔ باستان‌شناسی رد می‌کند (Sarianidi, ۲۰۰۲:۸۷).

داده‌ها و مدارک جدید باستان‌شناسی از استقرارهای شمال-شرق ایران که از طریق کاوش‌ها و بررسی‌های باستان‌شناسی در محوطه چلو جاجرم (Biscione & Vahdati, ۲۰۱۱:۲۳۸) و تپه عشق بجنورد (Vahdati, ۲۰۱۴:۱۹-۲۷) در استان خراسان شمالی، شهرک فیروزه نیشابور (باصفا و رحمتی، ۶۱۳-۶۲۳ :۱۳۹۱)، تپه دامغانی (وحدتی و فرانکفورت، ۱۷-۳۶ :۱۳۸۹)، تپه فریزی (صبوری و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۱-۱۱۱)، تپه نادری مشهد (Habibi & etal, ۲۰۱۵:۸۲۶-۸۴۴)، یاریم تپه درگز (شیخ، ۱۳۹۳) در خراسان رضوی و محوطه رَزه درمیان (سروش و یوسفی، ۱۳۹۳: ۲۷۳-۲۷۱)، گوند باغستان فردوس و گورستان بکندای طبس (فرجامی، ۲۱:۱۳۹۴) در خراسان جنوبی بدست آمده، نشان از حوزه‌های جدید گسترش و نفوذ فرهنگ بلخی-مروی در شمال‌شرق و شرق ایران دارد.

از این رو بیشونه و وحدتی برای نامیدن این فرهنگ، نام فرهنگ خراسان بزرگ را پیشنهاد نمودند. نگاهی اجمالی به نقشه پراکنش استقرارهای این فرهنگ در شمال افغانستان، جنوب ترکمنستان، شرق ازبکستان و شمال‌شرق ایران نشان می‌دهد که این فرهنگ در راستای رودخانه آمودریا و یا در دو واحه بلخ و مرو شکل نگرفته و حوزهٔ اصلی گسترش و پراکندگی آن شامل محدوده‌ای است که در دوران اسلامی با عنوان خراسان بزرگ شناخته می‌شود.

باید بیان داشت، هرچند احساسات ملی‌گرایی باعث پذیرش و استقبال از نام خراسان بزرگ برای نامیدن این فرهنگ می‌گردد؛ اما حوزهٔ گسترش این فرهنگ در شرق رودخانه آمودریا، مانع از پذیرش این نام می‌گردد. در متون و منابع اسلامی، به خوبی حدود و مرزهای خراسان بزرگ شناخته شده و هیچگاه ساحل شرقی رودخانه آمودریا را در زمره خاک خراسان عنوان نکرده‌اند. به عبارتی رودخانه آمودریا، مرز طبیعی میان خراسان و سرزمین ماوراءالنهر بوده است. استفاده از نام فرهنگ خراسان بزرگ، مانع از آن می‌شود که فرهنگ وخش که یکی از زیرمجموعه‌های فرهنگ بلخی-مروی در جنوب تاجیکستان است را در زیر لوای این فرهنگ برشمرد. زیرا که وخش و خُتل در زمره محدودهٔ جغرافیایی ماوراءالنهر بوده است[۱].

دلایل و مواردی از این قبیل، مانع از پذیرش نام فرهنگ خراسان بزرگ می‌شود. بنابراین در این نوشتار به پاس پیشگام بودن کاوش‌های باستان‌شناسی ساریانیدی در دو منطقه بلخ و مرو، در این پژوهش از همان نام رایج فرهنگ بلخی-مروی استفاده می‌شود. این نام برخلاف آنچه که منتقدانش می‌پندارند تنها واحه‌های بلخ و مرو را شامل نمی‌گردد، بلکه گسترهٔ فرهنگی و جغرافیایی جنوب ترکمنستان، شمال افغانستان، جنوب تاجیکستان، جنوب ازبکستان، شمال‌شرق و شرق ایران را شامل می‌گردد.

گاهنگاری فرهنگ بلخی-مروی

به منظور ارزیابی بهتر از کیفیت ارتباطات میان فرهنگ بلخی-مروی و منطقه گرگان، لازم است تا گاهنگاری این فرهنگ تبیین گردد. گاه‌نگاری این فرهنگ را می‌توان به دو دوره زمانی، دوران اوج و شکوفایی (۲۴۰۰/۲۳۰۰-۱۷۵۰ق.م) و دوران فروپاشی و انحطاط تدریجی (۱۷۵۰ تا ۱۳۰۰ق.م) تقسیم نمود(Luneau, ۲۰۱۵:۳۰۳).

هیبرت برای گاهنگاری این فرهنگ در واحه مرو، گاهنگاری سه دوره‌ای را قائل است:

دوره اول: از اواخر نمازگاهV برابر است با ۲۲۰۰تا۱۹۰۰ق.م

دوره دوم: با داده‌هایی از گنور و تغلق۲۱ برابر با ۲۰۰۰تا۱۷۵۰ق.م

دوره سوم: با داده‌هایی از سطح گنور که برابر با ۱۸۰۰تا۱۵۰۰ق.م است (Hiebert, ۱۹۹۴:۸۰).

در این نوشتار با پذیرش گاهنگاری سه دوره‌ای پیشنهادی هیبرت برای فرهنگ بلخی-مروی و با کمی تغییرات جزئی، یک گاهنگاری سه دوره‌ای پیشنهاد می‌گردد. تقسیم گاهنگاری فرهنگ بلخی-مروی به سه دوره و تفکیک آن از یکدیگر با توجه به معیارهای زیر صورت پذیرفته است:

دورهI: مرحله شکل‌گیری فرهنگ بلخی-مروی در هسته‌های اصلی و اولیه.

---

۱. اصطخری در این زمینه می‌نویسد: «شهرهای ختل را در ماوراالنهر نهادیم. وخش بزرگترین شهر ختل است و ختل میان رود وخشاب و بدخشان است» (اصطخری، ۲۱۸-۲۱۷: ۱۳۴۷). در همین زمینه ابن‌حوقل چنین بیان می‌دارد: «نخستین ولایتها از ماوراءالنهر که بر کناره آمودریا است ختل و وخش هستند» (ابن حوقل، ۲۰۴:۱۳۴۵).

دوره II: مرحله گسترش فرهنگ بلخی-مروی به مناطق همجوار.

دوره III: مرحله انحطاط و افول تدریجی، در نهایت پایان فرهنگ بلخی-مروی و شروع فرهنگ عصرآهنی یاز در منطقه.

دوره I: این دوره شامل دو فاز Ia و Ib است و در مجموع بازه زمانی ۲۳۰۰/۲۴۰۰ تا ۲۰۰۰/۲۱۰۰ ق.م را در برمی‌گیرد.

فاز Ia: ۲۳۰۰/۲۴۰۰ تا ۲۲۰۰ ق.م، شکل‌گیری و پیدایش فرهنگ بلخی-مروی در مرو، کوهپایه‌های کوپت‌داغ، بلخ جنوبی و شمال خراسان.

پیشنهاد فاز Ia برای زمان شکل‌گیری فرهنگ بلخی-مروی در کوهپایه‌های شمالی کوپت‌داغ، با توجه به تاریخ ارائه شده برای لایه‌های فوقانی آلتین‌تپه لایه‌های ۱-۳، (تاریخ ۲۳۰۰-۱۸۵۰ ق.م) پیشنهاد گردیده است (Masson, ۱۹۸۸:۹۶)، این مدعا را گونه‌شناسی و شباهت‌های سفالی لایه‌های ۱-۳ آلتین‌تپه با سفال‌های گنور و کللی نیز تأیید می‌نماید. در این زمینه هیبرت بیان می‌دارد که سفال‌های محوطه‌های کللی۳و۴ شبیه به سفال-های اواخر نمازگاه V است که از لایه‌های فوقانی آلتین‌تپه بدست آمده است (Hiebert, ۱۹۹۴:۱۷).

فاز Ib: ۲۲۰۰/۲۲۵۰ تا ۲۰۰۰/۲۱۰۰ ق.م، پیدایش شاخصه‌ها و ویژگی‌های فرهنگ بلخی-مروی از جمله ستون‌های مینیاتوری، معماری یادمانی، تدفین‌های یادمانی.

دوره II: این دوره شامل دو فاز IIa و IIb است که در مجموع بازه زمانی ۲۰۰۰/۲۱۰۰ تا ۱۴۵۰/۱۵۰۰ ق.م را در برمی‌گیرد.

فاز IIa: ۲۰۰۰/۲۱۰۰ تا ۱۷۵۰/۱۸۰۰ ق.م، گسترش فرهنگ بلخی-مروی به بلخ شمالی (ازبکستان)، بلخ شرقی، جنوب خراسان؛ آغاز تقابل و همسایگی با اقوام کوچ‌روی اوراسیا (آندرونوو)، ورود قلع و مفرغ قلع‌دار به فرهنگ بلخی-مروی. پایان این دوره (۱۷۵۰/۱۸۰۰ق.م)، مصادف است با آخرین زمان تولید و استفاده از برخی از ویژگی‌ها و شاخصه‌های فرهنگ بلخی-مروی از جمله ستون‌های مینیاتوری و عصاهای قدرت.

فاز IIB: ۱۷۵۰/۱۸۰۰ تا ۱۴۵۰/۱۵۰۰ ق.م. گسترش فرهنگ بلخی-مروی به جنوب‌غرب تاجیکستان (بلخ شمالی)، شواهد مبتنی بر استفاده از آتش در مراسم تدفین و مرده سوزانی. پایان این دوره (۱۴۵۰/۱۵۰۰ق.م)، همزمان است با پایان فرهنگ بلخی-مروی در بلخ شمالی (تاجیکستان و ازبکستان).

این احتمال وجود دارد که برخی از محققان و باستان‌شناسان، این ایراد را وارد نمایند که فرهنگ بلخی-مروی از حدود ۱۷۵۰/۱۸۰۰ق.م وارد دوره انحطاط و افول تدریجی شده و قرار دادن این بازه زمانی در ذیل دوره II (مرحله گسترش فرهنگ بلخی-مروی به مناطق همجوار)، امری اشتباه است. هرچند پیش از این، بازه زمانی فوق به عنوان دوره انحطاط و افول فرهنگ بلخی-مروی پیشنهاد شده است (Luneau, ۲۰۱۵:۳۰۳).

اما با توجه به آنچه پیشتر بیان گردید، در طی این دوره زمانی، فرهنگ بلخی-مروی وارد جنوب‌غرب تاجیکستان شده است. همچنین در این دوره سنت‌های جدید تدفینی بوجود آمده در فرهنگ بلخی-مروی به نوعی تلاشی در جهت احیاء این فرهنگ بوده است. از این رو بنظر صحیح می‌رسد که بازه زمانی ۱۷۵۰/۱۸۰۰ تا ۱۴۵۰/۱۵۰۰ ق.م را به عنوان آخرین فاز و مرحله گسترش فرهنگ بلخی-مروی بحساب آورد. از این رو دوره انحطاط و فروپاشی تدریجی فرهنگ بلخی-مروی به احتمال از حدود ۱۵۰۰/۱۶۰۰ق.م شروع شده است. با توجه به پایان فرهنگ بلخی-مروی در حدود ۱۵۰۰/۱۴۵۰ق.م در بلخ شمالی، به احتمال روند انحطاط و افول فرهنگ بلخی-مروی در این منطقه کمی پیش‌تر از این زمان شروع شده است.

دوره III: این دوره، بازه زمانی ۱۴۵۰/۱۵۰۰ تا ۱۳۰۰/۱۴۰۰ق.م را شامل می‌گردد. دوره انحطاط و افول فرهنگ بلخی-مروی. پایان فرهنگ بلخی-مروی و مستحیل شدن آن در فرهنگ عصرآهنی یاز

جدول ۱. گاهنگاری پیشنهادی فرهنگ بلخی-مروی

دوره		بازه زمانی ق.م	مرو	بلخ جنوبی	بلخ شمالی و شرقی
I	Ia	۲۳۰۰/۲۴۰۰ تا ۲۲۰۰	لایه۱تا۴ گنور شمالی، کللی۱	هیردای تپه(؟)	-----
	Ib	۲۲۰۰ تا ۲۰۰۰/۲۱۰۰	لایه۱تا۴ گنور شمالی، گورستان سلطنتی، گورستان گنور، کللی۳و۴	داشلی ۳	-----
II	IIa	۲۰۰۰/۲۱۰۰ تا ۱۷۵۰/۱۸۰۰	لایه۶ گنورشمالی، گورستان گنور، معماری گنورجنوبی، تغلق۱و۲۱، قبور تغلق ۲۱و۲۴	داشلی۱-۶، ۹-۱۴، کاخ و معبد داشلی۳،	ساپالی، جارکوتان، جارکوتان۴ فاز **B** شورتاغای
	IIb	۱۷۵۰/۱۸۰۰ تا ۱۵۰۰/۱۴۵۰	تأخیربای۳، سطح گنورجنوبی، گورستان گنور، تغلق ۲۱	داشلی۱و۳، ۷-۸، ۱۴تا۱۷و ۱۹، تیکار۱و۲، نیچکین و واحه فرخ‌آباد	جارکوتان (فازکوزعلی، ملاعلی)، بوستان ۴-۷، ملاعلی، معبد جارکوتان۶
III		۱۵۰۰/۱۴۵۰ تا ۱۳۰۰/۱۴۰۰	تأخیربای۳ و ۱	داشلی ۳، تیکار ۱و۲	----

ماخذ: نگارندگان

فرهنگ بلخی-مروی و استقرارگاه‌های دشت گرگان

برای بررسی ارتباط میان فرهنگ بلخی-مروی و دشت گرگان، به مطالعه مدارک و یافته‌های باستان‌شناسی از استقرارگاه‌های شاه‌تپه، تُرنگ تپه، نرگس تپه، تپه بازگیر، گنجینه زیارت و گنجینه استرآباد پرداخته می‌شود.

شاه تپه

شاه تپه، محوطه‌ای به ابعاد ۱۳۵× ۱۶۵ متر است که در ۱۶کیلومتری شمال‌غرب شهر گرگان و در جنوب‌شرق دریای مازندران واقع شده است (Arne, ۱۹۴۹:۳۶۳). این تپه در سال ۱۹۳۰م. توسط آرنه باستان‌شناس سوئدی کاوش شد. یافته‌های حاصل از این کاوش، که بخش اعظم آن حاصل کاوش در قبور است؛ از هشت ترانشه بدست آمده که بر اساس سبک‌های سفالی و نیز عمق مطلق یافته‌ها[۱] توسط گاهنگاری نسبی طبقه‌بندی شده‌اند (اورساریا، ۱۴۱:۱۳۸۶). شاه تپه فاقد فضای مشخص به نام گورستان است و ۱۷۵ تدفین شناسایی شده در آن، در تمام سطح محوطه پراکنده‌اند. با این وجود در این تپه، می‌توان بخش مسکونی (ترانشه A و B) را از بخش مربوط به انجام فعالیت‌های تولیدی (ترانشه‌های B-D-E-F-G-H) جدا نمود (همان:۱۴۳-۱۴۲).

اورساریا در راستای بازنگری گاهنگاری نسبی و پیشنهادی آرنه در شاه تپه؛ با مقایسه و تحلیل آثار و یافته‌های این تپه با تپه حصار دامغان و تُرنگ تپه، گاهنگاری ذیل را پیشنهاد می‌دهد:

جدول ۲. گاهنگاری پیشنهادی شاه‌تپه

شاه تپه	تپه حصار	تُرنگ تپه	بازه زمانی پیشنهادی آرنه (Arne, ۱۹۴۵:۳۲۳)	بازه زمانی پیشنهادی اورساریا (اورساریا، ۱۴۱:۱۳۸۶)
III	IC	I-IIA	۳۲۰۰-۲۸۰۰ ق.م	پایان هزاره پنجم و نیمه نخست هزاره چهارم ق.م
III-IIb	IIA-IIB	IIB	--------------	نیمه دوم هزاره چهارم ق.م
IIb	IIIA-IIIB	-------	۲۸۰۰-۲۳۰۰ ق.م	نیمه نخست هزاره سوم ق.م
IIa۲	IIIC	IIIC۱	۲۳۰۰-۲۰۰۰ ق.م	نیمه دوم هزاره سوم و آغاز هزاره دوم ق.م
IIa۱	IIIC	IIIC۱	۲۰۰۰-۱۸۰۰ ق.م	

ماخذ: نگارندگان

---

۱. فرض آرنه (کاوشگر شاه تپه)، بر این بوده است که تدفین‌های هر دوره یک متر پایین‌تر از سطوح استقراری همزمان خود قرار دارند.

دوره زمانی شاه‌تپه۱-IIa۲، دارای همپوشانی زمانی با دوران شکل‌گیری و اوج فرهنگ بلخی-مروی (۲۳۰۰-۱۷۵۰ق.م) است. بررسی و مطالعه آثار و یافته‌های این دوره می‌تواند در راستای شناسایی ارتباطات میان این محوطه با فرهنگ بلخی-مروی ایفای نقش نماید.

با توجه به اطلاعات ناقص چاپ شده از لایه‌نگاری شاه تپه و همچنین توجه به این مورد که حجم انبوه یافته‌های این محوطه مربوط به تدفین‌هاست، به ناچار در این قسمت فقط به بررسی قبور دوره IIa پرداخته شده است. ۴۲ تدفین از مجموع ۱۷۵ تدفین کاوش شده در شاه تپه، مربوط به دوره IIa است. که از این تعداد ۱۳ تدفین متعلق به کودکان و ۲۸ تدفین به افراد بزرگسال و در یک تدفین نیز مادر به همراه فرزند (Arne, C IIa S۲[1] -۱۹۴۵:۱۳۲) دفن شده است. همانطور که پیشتر بیان شد، تدفین‌ها در تمام سطح تپه پراکنده‌اند، بصورتی که در بازه زمانی مورد مطالعه، ۶ تدفین در ترانشه A، ۶ تدفین در ترانشه B، ۳ تدفین در ترانشه C، ۷ تدفین در ترانشه E، ۳ تدفین در ترانشه F، ۱۱ تدفین در ترانشه G و ۶ تدفین در ترانشه H قرار داشته است. همچنین ترانشه D فاقد تدفینی متعلق به این دوره است. از این میان ۱۲ تدفین فاقد گورنهاده است که چهار گور متعلق به کودکان و هشت تدفین دیگر به افراد بزرگسال تعلق دارد (Arne, ۱۹۴۵:۱۲۷-۱۴۴).

تا پیش از دوره IIa، گورنهاده‌های تدفین‌های شاه‌تپه بجز در مواردی انگشت‌شمار، مختص به ۲ تا ۴ عدد ظرف سفالی است. اما با شروع این دوره، علاوه بر ظروف سفالی، طیفی از ظروف مرمری[2]، مُهره‌ها[3]، اشیای فلزی به عنوان گورنهاده در داخل گور قرار داده می‌شد. همچنین در این دوره شواهدی از سنت گذاشتن غذا برای متوفی[4] را می‌توان در برخی از قبور مشاهده نمود.

در زمینه تشابهات میان فرهنگ بلخی-مروی و شاه‌تپه، می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱) تبر یا کلنگ مینیاتوری مسی: این شی جزء گورنهاده‌های تدفین A IIa S۴ است که شبیه به نمونه‌های حصارIIIC (Arne, ۱۹۴۵:۳۰۴-۳۰۵) و جزء آثاری است که همزمان با شکل‌گیری و گسترش فرهنگ بلخی-مروی در شمال‌شرق ایران رواج می‌یابد[5].

۲) ستون مینیاتوری: این دسته از اشیاء یکی از تولیدات و شاخصه‌های فرهنگ بلخی-مروی به شمار می‌روند که تاکنون کارکرد اصلی آن‌ها مشخص نشده است. این اشیاء در بیشتر مواقع از ساختارهای تدفینی بدست می‌آیند. یک عدد ستون مینیاتوری از تدفین B IIa S۱ شاه تپه، شناسایی شده است (Arne, ۱۹۴۵: pl XXVI, fig:۱۹۵).

۳) دست‌ساخته‌های مرمری: یکی از بارزترین شباهت‌های موجود میان شاه‌تپه و فرهنگ بلخی-مروی، تولیدات مرمری است. دست‌ساخته‌های مرمری، یکی از مهم‌ترین تولیدات و از جمله شاخصه‌های این فرهنگ است. رواج استفاده از ظروف مرمری در شاه تپه از دوره IIa شروع شده و تا قبل از این دوره شواهدی مبنی بر استفاده از سنگ مرمر در این محوطه گزارش نشده است. ظروف مرمری شاه‌تپه شبیه به نمونه‌های مرمری دوره IIIC تپه حصار است. با توجه به اینکه تاکنون آثار کارگاه و شواهد تولید ظروف مرمری در دشت گرگان و تپه حصار شناسایی نشده، به احتمال می‌توان این ظروف را جزء کالاهای وارداتی از فرهنگ بلخی-مروی و نشان‌دهندۀ ارتباطات تجاری میان این فرهنگ و دشت گرگان محسوب نمود.

۴) مهره‌های لاجورد: چهار عدد مهره از جنس سنگ لاجورد از شاه‌تپه شناسایی شده که تمام این چهار عدد در تدفین B IIa S۷، قرار داشته‌اند (Arne, ۱۹۴۵:۲۸۶). با توجه به وجود معادن لاجورد در بدخشان، به احتمال این مهره‌های لاجوردی بر اثر گسترش ارتباطات تجاری و فرهنگی میان شاه تپه و فرهنگ بلخی-مروی به این محوطه منتقل شده است.

۵) سرمه‌دان سنگی: یک عدد سرمه‌دان سنگی (خاکستری رنگ به ابعاد ۶ در ۳/۷ سانتی‌متر) با خطوط کنده بر بدنه به صورت

---

۱. شماره‌دهی تدفین‌های شاه تپه طبق شماره گذاری آرنه انجام شده است. در این روش حرف اول انگلیسی، شماره ترانشه است. حروف رومی مربوط به دوره زمانی، حرف S مخفف تدفین و اسکلت است و شماره بعد از این حرف شماره تدفین را نشان می‌دهد. برای مثال C IIa S۲، تدفین شماره دو مربوط به دورهIIa در ترانشه C است.

۲. ظروف مرمری به عنوان گورنهاده از داخل تدفین‌های (A IIa S۵/ B IIa S۷/ E IIa S۳/ F IIa S۱/ G IIa S۲/ G IIa S۷) در شاه تپه بدست آمده است.

۳. انواع مهره‌های سنگی از سنگ‌های متنوعی از جمله مرمر، گچ، آهک و در تعداد کم عقیق، قیر و لاجورد بصورت گردنبند و تک مهره به عنوان گورنهاده از داخل تدفین‌های (A IIa S۵/ B IIa S۷/ C IIa S۲/ E IIa S۱/ E IIa S۳/ F IIa S۱/ G IIa S۲/ G IIa S۴/ G IIa S۵/ H IIa S۲) دورۀ IIa در شاه تپه بدست آمده است.

۴. در تدفین E II S۲/ E IIa S۳ شواهدی از سنت قرار دادن غذا در ظروف سفالی در داخل تدفین‌های شاه‌تپه شناسایی شده است.

۵. به این نکته باید توجه نمود که اشیاء فلزی بدست آمده از کاوش‌های باستان‌شناسی در محوطه‌های دشت گرگان بسیار شبیه به نمونه‌های فرهنگ حصار هستند. از این رو به احتمال این آثار جزء محصولات وارداتی دشت گرگان از محوطه حصار هستند.

زیگزاگی (شی شماره ۶۲۶) از تدفین E IIa S3، شناسایی شده است[1](Arne, ۱۹۴۵:۱۵۷, Pl XXXIV, Fig:۲۳۶). سرمه-دان‌های سنگی در دشت گرگان پیش از این شناسایی نشده و این نمونه بسیار شبیه به نمونه‌های فرهنگ بلخی-مروی است. مطالعه و بررسی یافته‌ها و گورنهاده‌های شاه‌تپه۱-IIa2 نشان-دهنده عدم تأثیرپذیری این محوطه از فرهنگ بلخی-مروی است. به عبارتی فرهنگ بلخی-مروی در راستای گسترش مرزهای غربی خویش، نتواسته وارد حوزه جغرافیایی شاه‌تپه و دشت گرگان شود. وجود آثار متشابهه فوق، نشان‌دهندهٔ ارتباطات تجاری-فرهنگی میان فرهنگ بلخی-مروی و شاه تپه است.

تُرنگ تپه

تُرنگ‌تپه در دشت گرگان و ۱۸کیلومتری شمال‌شرقی شهر گرگان و جنوب‌شرق دریای مازندران در روستایی به همین نام در بخش بهاران شهرستان گرگان قرار دارد (نوکنده، ۵۰۴:۱۳۹۴). نخستین بار وولسین[2] باستان‌شناس آمریکایی در سال ۱۹۳۱م. در تُرنگ تپه کاوش نمود. سپس ژان دهه[3]به مدت دوازده فصل (۱۹۷۷-۱۹۶۰میلادی) در آن به کاوش پرداخت[4]. وی، محوطه باستانی تُرنگ تپه را به پنج بخش؛ تپه بزرگ[5]، گورستان[6]، تپه کوچک[7]، دهکده[8]و تپه جنوبی[9] تقسیم نموده است

جدول ۳. گاهنگاری تُرنگ‌تپه

بازه زمانی	زیر دوره	دوره
صفوی-قاجار	-----	VIII
قرون اولیه اسلامی	-----	VII
اواخر ساسانی	-----	VI
اشکانی	VA-C	V
عصر آهن	IVA-B	IV
بعد از حصار[10] IIIC	IIIC۲	III
حصارIIIC	IIIC۱	
حصارIIIB	IIIB	
حصارIIIA	IIIA	
حصارII	IIB	II
حصار IIو شاه تپهIII	IIA	
حصارIC	IC	I
چشمه علی	IB	
جیتون	IA	

ماخذ: (Deshayes, ۱۹۷۰:۲۰۸)

۱. به احتمال شی شماره ۶۲۸ در این تدفین که آرنه از آن با عنوان (Awl) یاد می‌کند. یک میلهٔ مسی مرتبط با سرمه‌دان سنگی شماره ۶۲۶ باشد. اندازه این شی ۶/۶ سانتی‌متر ذکر شده است (Arne, ۱۹۴۵:۱۵۷).

۲. Wulsin

۳. Jean Deshayes

۴. ادامه کاوش‌ها و انتشار گزارش نهایی با مرگ ناگهانی ژان دهه، ناتمام ماند. وی نتواست جز چند گزارش کوتاه و مقدماتی چیزی درباره کاوش‌های تُرنگ تپه منتشر نماید. از سه مجلد کتاب تُرنگ تپه (مس سنگی تا مفرغ/ عصرآهن تا دوره پارت/ دوره ساسانی و عصر اسلامی)، فقط کتاب دوران ساسانی و اسلامی آن در سال ۱۹۸۷م. به کوشش بوشارلا و لکومته چاپ شده است.

۵ .Grand Tepe

۶. Cimetiere

۷ .Petit Tepe

۸ .Village

۹ .Tepe Sud

۱۰. هرچند ژان دهه دوره IIIC۲ را به بعد از حصار IIIC مرتبط می‌داند، اما با توجه به تاریخ کربن۱۴، ۱۹۱۱ق.م که هیبرت از این لایه ارائه می‌دهد (Hiebert, ۱۹۹۴:۸۷)، می‌توان دوره IIIC۲ را همزمان با دوره IIIC حصار و به ویژه همزمان با تپه گنج دانست. تپه گنج، در فاصله زمانی۲۰۰۰-۱۸۰۰ق.م (تاریخ کربن۱۴، ۱۹۴۰-۱۷۰۵ق.م)، تاریخ‌گذاری شده است (Dyson & Lawn, ۱۹۸۹:۱۴۲).

مدارک و مستندات عصرمفرغ تُرنگ تپه، دوره IIIA از روی اطلاعات حاصل از حفاری ترانشه A و B بدست آمده و مدارک دوره IIIB در حفاری ترانشه A[1] و B در تپه کوچک، ترانشه C[2] و D[3] در تپه جنوبی شناسایی شده است. همچنین دوره IIIC تُرنگ تپه که همزمان با دوره IIIC تپه حصار است، از اطلاعات حاصل از کاوش در تپه کوچک، تپه جنوبی و تراس بلند[4] شناخته شده است (Deshayes, ۱۹۸۷:۱۱؛ اسکالونه، ۱۳۹۴: ۱۱۲-۱۱۱).

جدول ٤. تاریخ‌های کربن ١٤ از تُرنگ‌تپه

ردیف	دوره	تاریخ ق.م
۱	تُرنگ‌تپه IIIC۲	۱۹۱۱
۲	تُرنگ‌تپه IIIC	۲۰۸۹
۳	تُرنگ‌تپه IIIC	۱۹۵۷
۴	تُرنگ‌تپه IIIC	۱۸۳۶

ماخذ: (Hiebert, ۱۹۹۴:۸۷)

اطلاعات مربوط به عصر مفرغ تُرنگ‌تپه در کنار اطلاعات یاریم‌تپه و دوره‌های IIa۲-۱ شاه تپه، نشان‌دهنده یک افق همگون فرهنگی در دشت گرگان است که تا حدودی با فرهنگ بلخی-مروی در ارتباط بوده است. اسکالونه معتقد است که تُرنگ‌تپه با توجه به مدارک موجود با مراکز استقراری در اطراف کوپت‌داغ و نیز استقرارگاه‌های حوضهٔ آمودریا در ارتباط بوده است (همان). متأسفانه چاپ ناقص اطلاعات عصرمفرغ تُرنگ‌تپه، امکان بررسی و مطالعه دقیق این دوره را امکان‌پذیر نمی‌سازد. اما همین داده‌های ناقص چاپ شده، نشان می‌دهد که تُرنگ تپه همانند شاه تپه به دور از تأثیرات فرهنگی فرهنگ بلخی-مروی است. با این وجود، شناسایی دو عدد ستون مینیاتوری در تُرنگ-تپه، نشان‌دهنده وجود ارتباط میان تُرنگ‌تپه با استقرارگاه‌های فرهنگ بلخی-مروی است. ستون‌های مینیاتوری، یکی از تولیدات و شاخصه‌های فرهنگ بلخی-مروی به شمار می‌روند. تاکنون کارکرد اصلی آن‌ها مشخص نشده و در بیشتر مواقع از ساختارهای تدفینی بدست می‌آیند. دو عدد ستون مینیاتوری از تُرنگ تپه شناسایی شده است. ژان دهه تاریخ کربن ۱۴، ۱۱۰±۲۰۰۰ق.م، را برای کانتکستی که ستون مینیاتوری تُرنگ تپه از آن شناسایی شده، ارائه می‌دهد (Deshayes, ۱۹۷۴:۴۹۱). وجود ستون‌های مینیاتوری در دشت گرگان را می‌توان در راستای ارتباطات تجاری میان فرهنگ بلخی-مروی و دشت گرگان تفسیر نمود.

نرگس تپه

نرگس تپه با ابعادی در حدود ۱۲۶× ۹۰ متر و به ارتفاع پنج متر، در هفت کیلومتری شمال شهر گرگان قرار دارد. این محوطه بین دو محوطه مهم تُرنگ تپه و شاه تپه قرار گرفته، به نحوی که در هفت کیلومتری شمال‌شرق آن تُرنگ‌تپه و ۶/۵کیلومتری شمال‌غرب آن شاه‌تپه قرار دارد. این تپه نخستین بار توسط گروه باستان‌شناسی دانشگاه هیروشیما ژاپن به سرپرستی هیروشی شیومی در سال ۱۳۵۳هـ‌ش شناسایی گردید. با توجه به قرارگیری این تپه در مسیر عبور باند فرودگاه گرگان، کاوش‌های نجات بخشی آن در سال ۱۳۸۵هـ‌ش توسط قربانعلی عباسی صورت گرفت (عباسی، ۱۱:۱۳۹۰). طی این مطالعات چهار دوره فرهنگی ذیل شناسایی شد:

جدول ۵. گاهنگاری نرگس تپه

دوره	زیردوره	بازه زمانی
IV	-----	مس‌سنگی متأخر
III	IIIC	مفرغ قدیم
	IIIB	مفرغ میانی
	IIIA	مفرغ جدید
--------	-----	گپ فرهنگی
II	-----	آهن IIIو هخامنشی[5]
I	-----	اسلامی

ماخذ: (عباسی، ۱۳۹۰)

---

۱. لایه‌های شماره۱۱-۲
۲. لایه‌های شماره۳-۱
۳. لایه‌های شماره۹-۲
۴. Haute terrasse
۵. کاوشگر نرگس‌تپه به اشتباه دوره هخامنشی را به عنوان عصر آهن IV معرفی نموده است.

نرگس‌تپه در اوایل عصرمفرغ جدید در پایان دورهٔ IIIa، متروک شده و حدود ۸۰۰ق.م مجدداً مورد سکونت قرار گرفته است (همان: ۲۲).

مطالعات و بررسی داده‌های عصرمفرغ نرگس‌تپه، همچون سایر استقرارگاه‌های عصرمفرغ دشت گرگان، هیچگونه شواهدی دال بر وجود ارتباطات تجاری میان این محوطه و فرهنگ بلخی-مروی را ارائه نمی‌دهد. در این میان، وجود یک عدد سنگ دسته‌دار (سنگ وزنه؟) که از لایه‌های عصر آهن III (ترانشه N۲۲، شی شماره ۵۰۸۴) این محوطه شناسایی شده، قابل توجه است (همان: ۱۵۸). نمونه‌های مشابه این سنگ وزنه در بازه زمانی ۲۰۰۰تا۱۸۰۰ق.م در شمال‌شرق ایران و جنوب ترکمنستان شناسایی شده است. از این رو می‌توان این سنگ وزنه را متعلق به عصر مفرغ متأخر دانست که تازه واردان عصرآهن نرگس تپه[1]، مجدداً از آن استفاده نموده‌اند. این سنگ وزنه تنها داده‌ای است که با استناد به آن می‌توان تا حدودی به وجود روابط تجاری میان فرهنگ بلخی-مروی و نرگس تپه پی برد.

تپه بازگیر

تپه بازگیر در دشت گرگان و چهار کیلومتری شمال شهر مینودشت واقع شده است. این تپه به ارتفاع شش متر و دارای ابعادی به طول ۱۶۰متر و عرض۱۴۰متر است (عباسی ودیگران، ۳۰۶:۱۳۹۱). در سال ۱۳۷۹هـ‌ش در پی حفر چاهی بر روی این تپه مجموعه‌ای شامل ۲۶۴ شی فلزی در عمق هشت متری چاه شناسایی گردید (نوکنده و دیگران، ۱۱۳:۱۳۸۴). به سبب اهمیت این اشیاء فلزی، در سال ۱۳۸۹هـ‌ش یک فصل کاوش باستان-شناسی به سرپرستی قربانعلی عباسی انجام گردید (عباسی و دیگران، ۳۰۶:۱۳۹۱). شناسایی لایه‌های فرهنگی، از اواخر هزاره ششم و اوایل هزاره پنج ق.م، دوره مفرغ، آهن، اشکانی و دوران اسلامی از نتایج این فصل بود. در این میان، شناسایی مجموعه-ای از آثار فلزی (بیش از ۷۰۰عدد) که در یک بستر باستان-شناختی از دوره مفرغ پایانی (همزمان با حصارIIIC) بدست آمده، از اهمیت بسزایی برخوردار است (مصلحی و دیگران، ۱۱۲:۱۳۹۳). در طی این فصل بخش‌هایی از یک خانه متعلق به دورهٔ مفرغ پایانی شناسایی شد. این معماری شامل بخشی از یک خانه با نقشه راست‌گوشه است. در حین خاکبرداری از کف خانه، یک بریدگی مستطیل شکل به درازای۱۳۶ سانتی‌متر و عرض ۸۸ سانتی‌متر در کف خانه نمایان شد. این بریدگی از کف خانه تا عمق۳/۴۵ متر، یعنی در خاک بکر تپه ادامه داشت. در واقع صاحبان اشیای بازگیر، تمام اشیا را در دل خاک جاسازی نمودند و بعد از اتمام چیدمان اشیا، ورودی را تا ارتفاع ۱۱۰سانتی‌متر با دیوار خشتی مسدود کردند. پشت این دیوار را نیز با لایه‌های ورقه‌ای مسی و خاک پرنمودند و بقیه محفظه را با خاک پر نموده و کوبیده‌اند. چیدمان این اشیاء (طبقه‌بندی بر اساس شکل و نوع کاربری) بیانگر رفتار خودآگاهانه مردمی است که آن را در این مکان نهاده‌اند (عباسی و دیگران ب، ۱۳۹۱: ۶-۵).

مجموعه اشیاء فلزی محوطه بازگیر، شامل دو گروه اشیای مسی و مفرغی (مس و آرسنیک) هستند. در این میان تنها دو عدد میخ مفرغی بر پایه قلع در این مجموعه شناسایی شده است (همان:۶). مجموعه اشیای فلزی بازگیر شبیه به نمونه‌های حصار IIIC، تُرنگ تپه IIIC، شاه‌تپه II، شهداد، اشیاء مفرغی املش و مارلیک است (مصلحی و دیگران، ۱۳۹۳ :۱۱۵-۱۱۴).

اشیاء فلزی مجموعه بازگیر به ۱۸گروه اصلی تقسیم شده است:

۱) ظروف دهانه گشاد (تغار)، لبه برگشته به خارج با کف تخت (۴۲ عدد).

۲) ظروف دهانه گشاد (تغار)، لبه برگشته به داخل با کف مخروطی (۴۲ عدد).

۳) ظرف دهانه گشاد (تغار)، لبه برگشته به داخل با کف محدب.

۴) ظروف دهانه گشاد (تغار)، لوله دار (۶۰ عدد)، مشابه این اشیاء از دوره IIIC تپه حصار گزارش شده است.

۵) ظرف با لوله بلند روباز، مشابه نمونه‌های دوره IIIC حصار.

۶) ملاقه با دسته شاخکدار سه تایی و دوتایی و دسته ساده بلند، مشابه نمونه‌های دوره IIIC حصار.

۷) شی با دسته بلند به شکل خاک انداز.

۸) دسته‌ها.

۹) ظرف پایه دار.

۱۰) ابزار تیز و برنده به شکل کارد و یا ساطور (۱۵ عدد) مشابه نمونه‌های دوره IIIC حصار.

۱۱) سر نیزه‌ها، از نظر فرم و اندازه متنوع و هریک دارای سوراخی در دسته برای نصب میخ با هدف محکم کردن دسته چوبی هستند (۲۳ عدد). مشابه نمونه‌های دوره IIIC حصار.

۱۲) بیلچه‌ها با زبانه پهن کشیده مستطیل شکل و آثار مشخص ساییدگی واستفاده در هر طرف زبانه (۳۰ عدد). هریک دارای

---

۱. به این نکته توجه نمایید که نرگس تپه در بازه زمانی بین عصر مفرغ متأخر تا عصرآهن III (۱۷۰۰-۸۰۰ق.م) خالی از سکنه بوده است.

سوراخی در دسته برای نصب میخ با هدف محکم کردن دسته چوبی.
۱۳) سه کاردک و یا رنده.
۱۴) سه شی با کاربری نامعلوم و شبیه به راست بیل.
۱۵) سه عدد سنبه.
۱۶) دو عدد میخ.
۱۷) یک عدد داس هلالی.
۱۸) کلنگ یا تبرهای دو سر (شبیه به نمونه‌های امروزی)، (۲۷ عدد)، شبیه به نمونه‌های حصار IIIC (نوکنده و دیگران، ۱۱۵-۱۱۶: ۱۳۸۴) و گنورتپه (Sarianidi, ۱۹۹۸:fig ۲۵) است.

همانطور که بیان گردید، اشیای مجموعه بازگیر مشابهت‌هایی با آثار دوره IIIC حصار دارد. برای نمونه می‌توان به ظروف دهان گشاد (Schmidt, ۱۹۳۷: Pl. CXXLX, H۵۷)، ساطورها (Ibid, ۱۹۳۳: Pl. CXVIII, H۴۵۷ & Pl. CXLX, H۴۱۱۷, H۴۷۸۸)، تبرها یا کلنگ‌ها (Ibid, ۱۹۳۳: Pl. CXVLL, H۱۶۸/ Ibid, ۱۹۳۷: Pl. ۲۰۵, Fig:۱۲۰, H۳۲۴۷) و سرنیزه‌ها (Ibid, ۱۹۳۳: Pl. CXLX, H۷۷۰) اشاره نمود (نوکنده و دیگران، ۱۱۷:۱۳۸۴).

علاوه بر تعداد فراوان اشیاء فلزی و دپوی آن در یک مکان، آنچه که در تپه بازگیر بیش از هر چیز دیگری قابل توجه است، نبود اشیاء دارای کاربری تزیینی و آرایشی است. در میان بیش از هفتصد شی یافته شده در بازگیر، اشیایی همچون، آینه، سرمه‌دان و سرمه‌کش، سنجاق سر، پیشانی‌بند، دست‌بند و سایر اشیاء تزیینی، یافت نشده است. توجه به نکاتی همچون:

۱) شباهت‌های موجود میان بخشی از آثار فلزی تپه بازگیر از نظر گونه‌شناسی، تکنیک و فن ساخت، جنس و بازه زمانی با اشیاء فلزی تپه حصار IIIC.

۲) عدم شناسایی شواهد مبتنی بر تولید فلزات و فلزگری، در دوره مفرغ در دشت گرگان (تنها در دشت گرگان قالب و بوته سفالی مرتبط با فلزکاری و بدون شواهدی از سرباره فلزی از شاه‌تپه شناسایی شده).

۳) عدم وجود معادن مس‌آرسنیکی در دشت گرگان[1] (مصلحی و دیگران، ۱۳۹۳، ۱۲۴-۱۲۵).

می‌توان نتیجه گرفت که بخش انبوهی از تولیدات فلزی (به ویژه آثار مفرغی بر پایه آرسنیک) در تپه حصار دامغان تولید و به این منطقه صادر شده است.

در کنار دفینه فلزی محوطه بازگیر، اشیای دیگری نیز شناسایی شده که در آن میان یک میلهٔ استوانه‌ای سنگی (عصای قدرت) مشاهده می‌شود (عباسی، ۶۰:۱۳۹۴- شکل ۵:۲۵). این شی سنگی، شبیه به نمونه‌های بدست آمده از گنورتپه (Sarianidi, ۲۰۰۶:۱۷۶, Fig:۱۸۵) و آلتین تپه است (Masson, ۱۹۸۸:۵۴ & Pl:XXVIII).

بر روی یک تبر مفرغی بدست آمده از این محوطه، یک انسان بر روی یک ارابه دو چرخ با تکنیک افزوده ایجاد شده است. این ارابه به وسیله دو حیوان در حال کشیده شدن است (عباسی، ۳۶۵:۱۳۹۴- شکل۴۰). این تبر، اولین نشانهٔ استفاده از ارابه در شمال‌شرق ایران است. این تبر نشانهٔ ارتباط دشت گرگان با فرهنگ بلخی-مروی است. فرهنگ بلخی-مروی به عنوان پل ارتباطی میان ایران با اقوام مهاجر اوراسیا[2] و عامل ورود اسب اهلی و ارابه به فلات ایران شناخته می‌شود.

تپه پوکردوال

این تپه در شرق شهر گرگان در کنار بزرگراه مشهد-گرگان قرار گرفته است. ابعاد آن ۹۵×۵۵ متر و به ارتفاع ۲/۵ متر از سطح زمین‌های اطراف در کنار رودخانه پوکردوال قرار دارد. این محوطه در سال ۱۳۷۸هـ‌ش شناسایی گردید. بر اساس نتایج حاصل از کاوش‌های باستان‌شناسی، چهار دوره فرهنگی ذیل در آن شناسایی شد: پوکردوال I: دوره نوسنگی، پوکردوال II: دوره مفرغ، پوکردوال III: دوره اشکانی و پوکردوال IV: دوره اسلامی در آن مشخص گردید (عباسی، ۱۴۵:۱۳۹۴). دوره مفرغ در این تپه به سه دورهٔ مفرغ قدیم (پوکردوالIIa)، میانی (پوکردوالIIb) و جدید (پوکردوالIIc)، تقسیم شده است. دوره مفرغ متأخر در این محوطه دارای شباهت‌هایی با شاه‌تپهIIa۲، ترنگ تپه۱IIIC و نرگس‌تپه IIIa است (همان: ۱۶۸). به طور خلاصه، هیچ گونه یافته‌ای که بر تأثیر و تأثر و یا ارتباط میان این محوطه با فرهنگ بلخی-مروی دلالت داشته باشد، در تپه پوکردوال شناسایی نشد.

گنجینه استرآباد

در سال ۱۸۴۱م، در نزدیکی شهر گرگان، گنجینه استرآباد کشف گردید. این گنجینه توسط دوبود (De Bode, ۱۸۴۴:۲۴۸-۲۵۵) و رستوزف (Rostovtzeff, ۱۹۲۰:۴-۲۷)، مورد مطالعه قرار گرفت. این گنجینه متشکل از چهارده شی که شامل: دو عدد ظرف طلایی، دو عدد سرنای طلایی، چهار عدد ابزارآلات فلزی،

۱. نزدیک‌ترین کانسار آرسنیک‌دار، کانسار تکنار در ۳۰۰کیلومتری شرق تپه حصار و ۲۲کیلومتری شمال‌غربی بردسکن در خراسان رضوی قرار دارد (پیگوت، ۲۱۱:۱۳۹۱).

۲. این اقوام به عنوان گروه انسانی اهلی کننده اسب شناخته گردیده و به احتمال مهاجرت این اقوام به جنوب و گسترش ارتباطات تجاری و فرهنگی، عامل انتقال اسب اهلی شده به فرهنگ بلخی-مروی بوده است.

یک عدد آینه، یک عدد کلنگ دو سر، دو ظرف سنگی و دو پیکرک سنگی به رنگ قرمز و زرد است. بر روی دو ظرف طلایی این گنجینه، نقوش برجسته و کنده انسانی، گیاهی و جانوری قابل مشاهده است (Rostovtzeff, ؛De Bode, ۱۸۴۴:۲۵۰ ۱۹۲۰:۶-۸).

در میان اشیاء این گنجینه، یک کلنگ دو سر وجود دارد (De Bode, ۱۸۴۴:Pl:XVI ؛Rostovtzeff, ۱۹۲۰:۱۳)که شبیه به نمونه‌های بدست آمده از بازگیر، حصار IIIC و فرهنگ بلخی–مروی است. همچنین دو عدد سُرنای حبابی شکل[1] از جنس طلا، در میان این گنجینه قرار دارد (Rostovtzeff, De Bode, ۱۸۴۴:Pl:XVI؛۱۹۲۰:۶) که به لحاظ گونه‌شناسی شبیه به نمونه‌های حصار IIIC (Schmidt, ۱۹۳۷:۲۰۹) و فرهنگ بلخی–مروی است (Lawergren, ۲۰۰۳:۴۷).

سرنا یا ترومپت به عنوان یکی از ابزارآلات موسیقی، از شرق ایران، شمال افغانستان و جنوب ترکمنستان در بازه زمانی اواخر هزاره سوم ق.م و اوایل هزاره دوم ق.م شناسایی شده است. شناسایی بیشتر این اشیاء از کاوش‌های غیرمجاز در بلخ و خریداری آنان در بازار کابل سبب گردید تا آن‌ها با عنوان سرناهای بلخی وارد مجموعه‌های خصوصی و موزه‌های کشورهای اروپایی و آمریکایی شوند. کاوش‌های گنورتپه، تعلق این اشیاء را به فرهنگ بلخی–مروی روشن گردانید، از این رو آن‌ها را با عنوان سرناهای تمدن جیحون یا سرناهای جیحونی معرفی نمودند. شناسایی این اشیاء در قبور گنورتپه و تدفین‌های همزمان در حصار، نشان از تعلق این اشیاء به بازه زمانی ۲۲۰۰–۱۸۰۰ ق.م دارد (Lawergren, ۲۰۰۳:۴۷). تاکنون نُه عدد سُرنا از طریق کاوش‌های باستان‌شناسی و ۳۴ عدد از طریق حفاری-های غیرمجاز شناسایی شده است.

یک آینه دسته‌دار نیز در میان اشیاء این گنجینه وجود دارد (Rostovtzeff, ۱۹۲۰:۷؛ سیدسجادی، ۸۱:۱۳۹۰) که شبیه به نمونه‌های بلخی–مروی و نمونه بدست آمده از گنجینه زیارت (عباسی، ۲۷۷:۱۳۹۴–شکل ۷:۳) است.

گنجینه زیارت

این گنجینه از محوطه پشت لام در روستای زیارت خاصه رود در ۱۸کیلومتری جنوب شهر گرگان بدست آمده است. در سال ۱۳۶۷هـ‌ش در یک گور، مجموعه فلزی شامل یک سربند، دو دستنبد زرین، دو عدد سنجاق و یک آینه مفرغی شناسایی شد[2] (عباسی، ۲۷۷:۱۳۹۴– شکل ۷ /کشیری، ۲۴۱:۱۳۸۴). در همان سال ۵۵ ظرف سفالی در طی حفاری غیرمجاز در این محوطه از قاچاقچیان شناسایی گردید. این مجموعه را ظروف سفالی خاکستری و آجری رنگ شامل می‌گردد[3](اکبری، ۵۱:۱۳۸۴).

آینه دسته‌دار مفرغی گنجینه زیارت (عباسی، ۲۷۷:۱۳۹۴–شکل ۷:۳)، شبیه به نمونه‌های بدست آمده از فرهنگ بلخی–مروی است. آینه‌های فلزی فرهنگ بلخی–مروی، عموماً از جنس مفرغ (مس و آرسنیک) و به شکل یک صفحهٔ گرد فلزی ساخته شده-اند. این صفحه‌ها بین ده تا چهارده سانتی‌متر قطر دارند و اندکی محدب هستند. در برخی از نمونه‌ها یک دسته فلزی برای این آینه‌ها تعبیه شده است. آینه‌های مفرغی در گستره فرهنگ بلخی–مروی از گورستان گنور (Sarianidi, ۲۰۰۷:۲۹۳)، ساپالی‌تپه (Luneau, ۲۰۰۸:۱۵۱, Fig۱۱)، از استقرارهای فرهنگ حصار در تاجیکستان (Vinogradova & Lombardo, ۲۰۰۲:۱۱۱)، تپه جلوت در جنوب تاجیکستان (Lombardo & et al, ۲۰۱۴:۱۱)، تدفین شماره ۲۵۲ آلتین‌تپه (Masson, ۱۹۸۸:۴۳ & Pl. XV)، از فرخ‌آباد II در شمال‌غرب افغانستان (کوهل، ۳۰۰:۱۳۹۴) و از مولالی شناسایی شده است (همان، ۲۸۸). همچنین در نیمهٔ شرقی ایران، یک آینه دسته‌دار از گنجینه استرآباد (سیدسجادی، ۸۱:۱۳۹۰)، یک آینهٔ دسته‌دار از حصار (اشمیت، ۲۸۱:۱۳۹۱) و سه عدد از شهداد شناسایی شده است (حاکمی، ۳۳۲و۲۹۴: ۱۳۸۵). سربند گنجینه زیارت (عباسی، ۲۷۷:۱۳۹۴– شکل۷:۴)، شبیه به نمونه‌های بدست آمده از گنورتپه (Sarianidi, ۲۰۰۷:۹۴)، شهداد (حاکمی، ۲۹۴:۱۳۸۵) و حصار (Schmidt, ۱۹۳۷: Pl. LVI, H۳۲۲۱ & H۲۳۶۲) است.

نتیجه گیری

با مطالعه و بررسی شباهت‌های موجود میان استقرارهای عصر مفرغی دشت گرگان و فرهنگ بلخی–مروی، می‌توان این چنین نتیجه‌گیری نمود که علی رغم اثبات وجود ارتباطات تجاری و فرهنگی میان استقرارگاه‌های فرهنگ بلخی–مروی و دشت گرگان، تاکنون داده و مدرک باستان‌شناسی که بر وجود

۱. این گروه به مانند سرناهای ساده است، با این تفاوت که در قسمت میانی لوله استوانه‌ای یک برآمدگی کروی وجود دارد. ۱۸ عدد سرنا از مجموع ۴۳عدد سرنای شناسایی شده، به این گروه تعلق دارد. از این میان سه عدد از گنورتپه، سه عدد از حصار (H۳۲۲۴, H۳۲۲۵ & H۳۲۲۶)، (Schmidt, ۱۹۳۷:۲۰۹) و دو عدد نیز در میان مجموعه استرآباد قرار داشته‌اند.

۲. الهه کشیری، گنجینه روستای زیارت را متعلق به عصرآهن می‌داند (کشیری، ۲۴۱:۱۳۸۴).

۳. متاسفانه طرح و عکس این مجموعه سفالی، منتشر نشده است.

استقرارگاه‌ها یا گورستان‌های مرتبط با فرهنگ بلخی-مروی در دشت گرگان دلالت داشته باشد، شناسایی نشده است. محدود شباهت‌های موجود در برخی از آثار و شناسایی اشیاء مرتبط با فرهنگ بلخی-مروی در دشت گرگان (همچون ستون‌های مینیاتوری در تُرنگ تپه و شاه‌تپه، سنگ وزنه نرگس تپه، ظروف مرمری شاه‌تپه، آینه مفرغی و سربند گنجینه زیارت، آینه مفرغی و سرناهای گنجینه استرآباد) تنها نشان از وجود ارتباطات تجاری-فرهنگی (به صورت محدود) میان فرهنگ بلخی-مروی و استقرارگاه‌های عصرمفرغی دشت گرگان دارد. همچنین با توجه به شباهت‌های موجود میان آثار فلزی محوطه‌های دشت گرگان به لحاظ تکنیک ساخت، جنس (مفرغ آرسنیکی) و گونه-شناسی با تولیدات مفرغی تپه حصار IIIC، همچنین عدم وجود شواهد فلزگری در دشت گرگان و نبود معادن مس‌آرسنیک‌دار در منطقه، می‌توان این تولیدات فلزی را جزء محصولات وارداتی از محوطه حصار به دشت گرگان دانست. بنابراین فرهنگ بلخی-مروی در راستای گسترش مرزهای غربی، نتواسته وارد حوزه جغرافیایی دشت گرگان شود. از همین رو و با توجه به نتایج کاوش‌های باستان‌شناسی در خراسان شمالی که به معرفی و شناسایی استقرارگاه‌های فرهنگ بلخی-مروی در دشت‌های بجنورد (تپه عشق و تپه یاور)، جاجرم (تپه چلو و تپه رفته)، و اسفراین (جیران تپه)، منجر گردیده، می‌توان با کمی تغییرات جزئی، مرزهای امروزی استان خراسان شمالی با استان گلستان را به عنوان آخرین حد گسترش استقرارگاه‌های فرهنگ بلخی-مروی در این منطقه معرفی نمود. از این رو مناطق غربی استان خراسان شمالی (شهرستان مانه و سملقان؛ اراضی محدوده پارک ملی جنگل گلستان) به عنوان مناطق تماس فرهنگی میان فرهنگ بلخی-مروی و فرهنگ عصرمفرغی دشت گرگان معرفی می‌گردد.

فهرست منابع

- اسکالونه، انریکو. (۱۳۹۴). باستان‌شناسی جوامع ایران باستان (در هزاره سوم پیش از میلاد). ترجمه سیدمنصور سیدسجادی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- اشمیت، اریخ. (۱۳۹۱). کاوش‌های تپه حصار دامغان. ترجمه کوروش روستایی. اداره میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی استان سمنان.
- اکبری، زهرا. (۱۳۸۴). معرفی و هویت بخشی سفالینه‌های روستای زیارت گرگان. چکیده مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران: حوزه شمال و شمال شرق. تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی. ص۵۱.
- اورساریا، فابریزیا. (۱۳۸۶). شاه تپه رویکردی نو به کاوش‌های قدیمی. ترجمه شادی گنجی. نامه پژوهشگاه. شماره ۲۱ و ۲۲. صص۱۴۱-۱۴۸.
- باصفا، حسن و مهدیه رحمتی. (۱۳۹۱). گزارش مقدماتی کاوش باستان‌شناختی در محوطه شهرک فیروزه نیشابور. مزدک-نامه. به کوشش جمشید کیانفر و پروین استخری. شماره ۵، صص ۶۱۳-۶۲۳.
- حاکمی، علی. (۱۳۸۵). سلسله گزارش‌های باستان-شناسی(۱۳). گزارش هشت فصل بررسی و کاوش در شهداد (دشت لوت) ۱۳۴۷-۱۳۵۴ ه.ش. به کوشش محمود موسوی. تهران: پژوهشکده باستان شناسی.
- سروش، محمدرضا و صاحب یوسفی. (۱۳۹۳). محوطه‌ی رزه، شاهدی از استقرارهای هزاره‌ی سوم تا دوران تاریخی در خراسان جنوبی. مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گردهم‌آیی سالانه‌ی باستان-شناسی ایران. ویراستار: کوروش روستایی و مهران غلامی. تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی، صص۲۷۱-۲۷۳.
- سیدسجادی، سیدمنصور. (۱۳۹۰). نخستین شهرهای فلات ایران. جلد اول. تهران: سمت.
- شیخ، محمد. (۱۳۹۳). بررسی سیستماتیک یاریم تپه درگز (بررسی استقرار پیش از تاریخی یاریم تپه درگز و تدوین گاهنگاری با استناد به یافته‌های سفالی). پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- صبوری، هادی، طلایی، حسن و عمران گاراژیان. (۱۳۹۳). بررسی فرآیندهای پس از نهشت شدن: نمونه مورد مطالعه، تپه فریزی در دشت سبزوار. مطالعات باستان‌شناسی. دوره ۶. شماره ۲، صص ۹۱-۱۱۱.
- طهماسبی زاوه، حامد و ایروانی قدیم، فرشید. (۱۳۹۴). تپه حصار دامغان و فرهنگ بلخی-مروی. فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشنامه خراسان بزرگ. سال ششم. شماره۲۱. زمستان۱۳۹۴. صص۹۷-۱۰۶.
- عباسی، قربانعلی. (۱۳۹۰). گزارش پایانی کاوش‌های باستان شناختی نرگس تپه دشت گرگان. گنجینه نقش‌جهان.
- عباسی، قربانعلی. (۱۳۹۴). دستاوردهای باستان‌شناسی دشت گرگان بزرگ (ورکان). تهران: انتشارات ایران نگار.

• عباسی، قربان‌علی، جبرئیل نوکنده و حمید عمرانی رکاوندی. (۱۳۹۱ب). مجموعهٔ فلزی دورهٔ مفرغ دشت گرگان: دستاورد باستان‌شناختی تپه بازگیر. نمایشگاه گزیده‌ای از یافته‌های باستان‌شناسی سال‌های۱۳۹۰–۱۳۸۷. به کوشش معصومه مصلی. تهران: موزه ملی. صص۵–۱۰.

• فرجامی، محمد. (۱۳۹۴). نویافته‌های عصر مفرغ در خراسان جنوبی (مطالعه موردی: محوطه گوند باغستان فردوس). مجموعه مقالات دومین همایش باستان‌شناسی ایران. به اهتمام حسن هاشمی زرج‌آباد. بیرجند: نشر چهاردرخت.

• کشیری، الهه. (۱۳۸۴). مجموعه فلزی روستای زیارت گرگان. چکیده مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران: حوزه شمال و شمال شرق. تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی. ص۲۴۱.

• کوهل، فیلیپ. (۱۳۹۴). باستان‌شناسی آسیای مرکزی از پارینه سنگی تا عصرآهن. ترجمه حسین رمضان‌پور و معصومه مرادیان. تهران: نشر سمیرا.

• مصلحی، مرضیه، مهناز عبدالله خان گرجی، نیما نظافتی، جبرئیل نوکنده و قربان‌علی عباسی. (۱۳۹۳). مطالعات باستان-سنجی و مرمتی بر روی منتخبی از اشیاء مس–پایه دوره مفرغ پایانی از تپه بازگیر، دشت گرگان. مجله مطالعات باستان‌شناسی. دوره۶. ش۱. صص۱۱۱–۱۲۸.

• ملک شهمیرزادی، صادق. (۱۳۹۱). ایران در پیش از تاریخ «باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سپیده دم شهرنشینی». تهران: سبحان نور.

• نوکنده، جبرئیل. (۱۳۹۴). گمانه‌زنی به منظور تعیین عرصه و پیشنهاد حریم ترنگ‌تپه. گزارش‌های چهاردهمین گردهم‌آیی سالانه باستان‌شناسی. به کوشش حمیده چوبک. تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری. صص ۵۰۶–۵۰۴.

• نوکنده، جبرئیل، حمید عمرانی رکاوندی و قربان‌علی عباسی. (۱۳۸۴). گزارش مقدماتی کشف مجموعه بازگیر دشت گرگان۱۳۷۹. گزارش‌های باستان‌شناسی۴. تهران:پژوهشکده باستان‌شناسی. صص۱۱۳–۱۲۹.

• واندنبرگ، لوئی. (۱۳۸۷). باستان‌شناسی ایران باستان. ترجمه عیسی بهنام. تهران: دانشگاه تهران.

• وحدتی، علی‌اکبر و رافایل بیشونه الف. (۱۳۹۳). گزارش مختصر فصل دوم کاوش در تپه چلو، دشت جاجرم، شمال شرقی ایران. گزارش‌های سیزدهمین گردهم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران. تهران: انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی. صص۳۲۰–۳۲۴.

• وحدتی، علی‌اکبر و هانری پال فرانکفورت. (۱۳۸۹). گزارش مقدماتی گمانه‌زنی در تپه دامغانی سبزوار. مجله باستان‌شناسی و تاریخ. سال ۲۴. شماره ۴۸، صص۱۷–۳۶.

• Arne, T.s. (۱۹۴۵). Excavations at Shah Tepe, Iran. Stockholm.

• Arne, T.s. ۱۹۴۹. Excavations at Shah Tepe. Iran. Syria, Vol, ۲۶. No:۳. Pp. ۳۶۳-۳۶۴.

• Biscione, R & Vahdati, A. (۲۰۱۱). Excavations of Tepe Chalow, Northern Khoarasan Iran. Studi micenei ed egeo- anatolici, ۵۳, ۲۳۶-۲۴۱.

• De Bode, C.A (۱۸۴۴). On a recently opened Tumulus in the neighbourhood of Asterabad, forming part of ancient Hyrcania, and the country of the Parthians. Archaeologia. Vol, ۳۰. Pp. ۲۴۸-۲۵۵.

• Deshayes, J. (۱۹۷۰). Survey of Excavations in iran, Tureng Tepe. Iran,VIII. PP.۲۰۷-۲۰۸.

• Deshayes, J. (۱۹۷۴). La Xa Campagne de fouille a Tureng Tepe. Paleorient. Vol,۲. No:۲. Pp.۴۹۱-۴۹۴.

• Dyson, R & Lawn,B. (۱۹۸۹). Key stratigraphic and radiocarbon elements for the ۱۹۷۶hesar sequence. In Tappeh hesar report of the restudy project ۱۹۷۶. Ed by. Dyson & Howard. Floranse. Pp.۱۴۲.

• Francfort, H.P. (۲۰۰۵). L`art De La Civilazation DE L`Oxus a l`age du Bronze(۲۳۰۰-۱۷۰۰). Et ses relations aves les regions voisines, ۱۰۲-۱۲۷.

• Habibi, KH & Shaikh Baikloo, B & Eshgi, A. (۲۰۱۵). Evidence From Cultures of The Central Asia in Naderi Tepe, Mashhad Plain, in Northeastern Iran. Magent. Vol,۳, ۸۲۶-۸۴۴.

• Hiebert, F & Lemberg-Karlovsky, (۱۹۹۲). Central Asia and The Indo-Iranian Borderlands. Iran, XXX, ۱-۱۷.

• Hiebert, F. (۱۹۹۴). Origins Of The Bronze Age Oasis Civilization in Central Asia. Peabody Museum of Archaeology and Ethnology Harvard University, Cambridge.

• Lawergren, B. (۲۰۰۳). Oxus Trumpets, CA. ۲۲۰۰-۱۸۰۰BCE: Material Overview, Usage, Societal Role,

and Catalog. Iranica Antiqua, Vol. XXXVIII. Pp.۴۱-۱۱۸.

• Lemberg-Karlovsky, C.C. (۲۰۱۳). The Oxus Civilization. Cupauam. Vol,۳۹, ۲۱-۶۳.

• Lombardo, G & Vinogradova, N & Kutimov, J & Teufer, M & Filimonova, T. (۲۰۱۴). Excavation of the Burial Ground of Gelot in ۲۰۰۷-۲۰۱۰. Bollettino Di Archeologia. Pp.۱-۲۸.

• Luneau, E. (۲۰۰۸). Tombes Feminines et pratiques funeraires en asie centrale protohistorique. Paleorient, Vol۳۴,۱. pp ۱۳۱-۱۵۷.

• Luneau, E. (۲۰۱۵). «A New Assessment of the End of The Oxus Civilization (Southern Central Asia, CA. ۱۷۵۰-۱۵۰۰/۱۴۰۰ BCE): Overview of The Transformations Of The Society». Broadening Horizons ۴. BAR International Series ۲۶۹۸. Pp.۳۰۳-۳۰۸.

• Masson, V. (۱۹۸۸). Altyn-depe. Translated by henry n.m: chal. The university museum. University of Pennsylvania Philadelphia.

• Rostovtzeff, M. (۱۹۲۰) The Sumerian Treasure of Astrabad. Egyptian Archaeology, Vol. ۶, No.۱. pp. ۴-۲۷.

• Salvatori, S. (۲۰۱۶). Bactria-Margiana Archaeological complex: how terminology hides historical processes. Transactions of Margiana Archaeological Expedition. To the memory of professor victor sarianidi. Ed Dubova. Moscow, ۲۰۱۶. Vol, ۶. Pp.۴۴۹-۴۶۰.

• Sarianidi, V. (۱۹۹۸). Margiana and protozoroastrism. Athens . capon.

• Sarianidi, V. (۲۰۰۲). Margush ancient oriental kingdom in the old delta of the murghab river. Ashgabat.

• Sarianidi, V. (۲۰۰۷). Necropolies of Gonur. Capon.

• Schmidt, E.(۱۹۳۷). Excavations at Tepe Hissar, Damghan ۱۹۳۱- ۱۹۳۳, University of Pennsylvania press.

• Vahdati, A. (۲۰۱۱). A Preliminary report on a Nemly discovered petroglyphic complex near Jorbat, the plain of jajarm, northeastern iran. Paleorient. Vol, ۳۷. No,۲. Pp. ۱۷۷-۱۸۷.

• Vahdati, A. (۲۰۱۴). A BMAC Grave From Bojnord, North-Eastern Iran. Iran. Vol, LII, ۱۹-۲۷.

• Vinogradova, N.M & Lombardo, G. (۲۰۰۲). Farming sites of the late Bronze and early iron Ages in southern Tajikistan. East & West. Vol: ۵۲. No ۱-۴. Pp. ۷۱-۱۲۶.